

شیوه فرماندهی و کنترل در سیره نبوی

سیدعلی علوی

عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و مدیریت دانشگاه امام صادق (ع)

چکیده

دوران پربرکت حیات رسول گرامی اسلام (ص) را می توان به دو دوره تقسیم کرد، دوره پیش از هجرت که می توان این دوره را دوره تبشیر نام نهاد. در این دوره سه ساله رسول گرامی اسلام مردم را به صورت غیرعلنی به اسلام دعوت فرمود و در سال چهارم بعثت دعوت خویش را آشکار کرد و ده سال متوالی در موسم حج در «عُکاظ» و «مَجَنَّة» و «ذوالمجاز» و «منی» و «مکه» و دیگر منازل حاجیان با آنان تماس می گرفت و با بیان رسالت خویش به هدایت مردم اهتمام می ورزید و از آنان می خواست تا او را یاری دهند. در راستای این تلاش مداوم، گروهی از مردم یثرب به رسالت او ایمان آوردند و در عقبه دوم رسول خدا از میان آنها نقبایی انتخاب فرمود و بدین نحو نخستین تشکیلات امت اسلامی پی ریزی شد؛ دوره دوم، دوره پس از هجرت به مدینه است. در این دوره خاتم النبیین، علاوه بر ایفای نقش نبوت، بانجام اقداماتی که در زمره شئون رهبری

سیاسی و در حیطة اختیارات حکومتی است، همچون پیامبران اولوالعزم پیشین به‌عنوان امام و رهبر امت با تشکیل حکومت اسلامی، زعامت سیاسی جامعه اسلامی را عهده‌دار شد.

در آغاز ورود به مدینه‌النبی، مرکز حکومت اسلامی، دستور بنای مسجد کانون عبادت و محل تجمع مردم و مقرر فرماندهی را صادر فرمود و برای ایجاد شهری امن برای مسلمانان در ابتدای ورود به مدینه، به‌منظور مصون‌داشتن شهر از خطر یهودیان اطراف مدینه قرارداد عدم تعرض را با یهودیان منعقد فرمود و برای ایجاد وفاق و تعمیق مودت بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بین این دو گروه جاری کرد. از آغاز سال دوم هجری پس از نزول آیه جهاد دستور تدارک گروه‌های رزمی برای دفاع از مدینه و انجام عملیات ایذایی برای تضعیف روحیه دشمن و تضییق قدرت اقتصادی تجار قریش را صادر فرمود که عاملان اصلی عملیات تهاجمی علیه مسلمانان بودند. آنچه نگارنده در این مختصر در پی تبیین آن است، یافتن پاسخی به این پرسش است که آیا رسول خدا، که قطعاً به‌دلیل ارتباط به منبع وحی، از پیامد بسیاری از حوادث به اذن الله مطلع می‌شد، و به وعده لایتخلف خداوند مبنی بر پیروزی محتوم اسلام بر کفر یقین داشت و از امدادهای الهی در موارد عدیده مطلع بود، در اجرای وظیفه رهبری و امامت امت و فرماندهی و سامان‌بخشی امور پیروان تنها به اخباری متکی بود که از طریق وحی دریافت می‌فرمود و در جنگ و صلح تنها در انتظار امدادهای الهی بود یا خود به‌عنوان یک رهبر از شیوه‌های متعارف رهبری همچون گردآوری اطلاعات، کنترل مکرر و تحلیل یافته‌های اطلاعاتی، حزم و احتیاط، عاقبت‌اندیشی، آمادگی و سرعت عمل، تفکر و تعقل، هوش و ذکاوت شخصی، تجارب خود و دیگران بهره‌مند می‌شد؟

نگارنده برای یافتن پاسخی بدین پرسش با مراجعه به منابع تاریخی و بررسی سیره رهبری رسول خدا و چگونگی فرماندهی در غزوات و اعزام سرب‌ها کوشیده است نشان دهد که رسول خدا، که همواره مستظهر به امدادهای الهی بود، از شیوه‌های متعارف رهبری که متکی بر فراست و زیرکی و رفتارهای مبتنی بر تعقل و تفکر و حزم و احتیاط

بود کوتاهی نمی‌ورزید، گردآوری اطلاعات از مجاری مختلف، دقت و واکاوی و کنترل اطلاعات برای اتخاذ تصمیم منطقی، مشورت با مردم و بهره‌گرفتن از خرد جمعی و تجارب دیگران و استقبال از پیشنهادهای منطقی از جمله نکاتی است که در سیره رهبری رسول خدا مشهود است. آشنایی رسول خدا با نقاط قوت و ضعف اصحاب و واگذاری مسئولیت‌ها با عنایت بدین شناخت، عدالت‌ورزی، صفای باطن، مشی کریمانه، مهرورزی، ساده‌زیستی، اکرام و بزرگداشت مسلمانان و گذشت و اغماض درباره‌ی دوست و دشمن، از جمله ویژگی‌های رهبری رسول خدا بود که موجب شد پیروان رسول خدا، نه به حکم وظیفه و تکلیف دینی و نه به طمع بهشت و ترس از دوزخ، بلکه با عشق و ارادتی بی‌نظیر با همه وجود مطیع فرمان رهبر الهی خویش باشند؛ از این‌رو، آنچه می‌تواند چراغ راه رهبران و مدیران جامعه در به‌کارگیری آموزه‌های مدیریت اسلامی باشد، همین ویژگی‌های رهبری رسول خدا است که قهراً ضامن موفقیت آنان در عرصه اجرای مدیریت اسلامی است.

کلیدواژه‌ها: سیره نبوی، رهبری، فرماندهی، کنترل، اطلاعات، غزوه (غزوات)، سریه.

مقدمه

آنچه نگارنده این نوشتار در صدد تبیین آن در حد بضاعت مزجاء خویش است، تبیین این نکته است که علاوه بر نصرت الهی و اراده حضرت ربوبی که همواره عامل موفقیت رسول گرامی اسلام در تحقق اهداف الهی‌اش بود، شیوه رهبری و مدیریت آن حضرت نیز از جمله عوامل موفقیت رسول خدا بود. نبی اکرم (ص) به‌رغم آگاهی‌های مبتنی بر اخبار و حیانی و افاضات روحانی منبعث از مقامات معنوی، و آگاهی از آنچه در پیش بود به اذن و اراده حضرت حق، برای تحقق اهداف مقدس خویش، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزید و در راستای انجام رسالتی که برعهده داشت، به‌عنوان رهبری خبیر و فرمانده‌ای بصیر، از شیوه‌های مختلف گردآوری اطلاعات و کنترل مکرر و تحلیل آنها بهره می‌جست و در بسیاری از موارد با شور و مشورت و بهره‌گیری از تجارب اصحاب و

خرد جمعی امر فرماندهی را به پیش می‌برد. رسول گرامی اسلام برای تحقق اهداف عالی خود با شناختی که از افراد داشت همواره در واگذاری مسئولیت‌ها توان افراد را مطمح‌نظر قرار می‌داد و هر کاری را متناسب با توان و استعداد و با عنایت به نقاط قوت و ضعف افراد به آنها محول می‌فرمود. به نحوی که نه نقطه قوت فردی موجب می‌شد که نقطه ضعف وی مغفول بماند و نه نقطه ضعف کسی موجب می‌شد که توانایی‌های وی نادیده گرفته شود. حسن خلق، مهرورزی و عدالت‌جویی رسول خدا به گونه‌ای بود که پیروان با همه وجود دوستش داشتند و با اشتیاق سر در راه اجرای فرامینش می‌نهادند و برای کسب رضای خدا و رضایت رسول گرامی از یکدیگر پیشی می‌جستند. علاوه بر وجود رابطه عاطفی عمیق رهبر و پیروان که خود یکی از عمده‌ترین عوامل موفقیت رسول خدا در تحقق اهدافش بود، شیوه رهبری رسول خدا سرشار از نکته‌های حکمت‌آموز در اداره امور سیاسی و اجتماعی است که غور در آنها چراغ فروزانی را در مسیر حرکت اداره‌کنندگان جوامع خرد و کلان روشن می‌کند، که طبعاً این نوشتار را مجال بیان آن همه نیست و در این مختصر تنها به گوشه‌هایی از شیوه رهبری رسول گرامی اسلام بر سبیل ایجاز اشاره می‌شود و مواردی چند از نحوه رهبری و فرماندهی و نحوه نظارت و کنترل در سیره مدیریتی رسول خدا را خاطر نشان می‌کند.

فرازهایی از شیوه رهبری برگرفته از سیره نبوی

اگر رهبری را قدرت نفوذ در پیروان و هدایت آنان در جهت تحقق اهداف مورد نظر بدانیم، فرماندهی و کنترل فعالیت‌های مختلف و تدبیر امور پیروان، از مهم‌ترین وظایفی است که رهبر عهده‌دار آن است. به منظور انجام این وظایف، گردآوری، کنترل و تحلیل داده‌ها و به دست آوردن اطلاعات دقیق به منظور تصمیم‌گیری درست و کنترل فرایندهای اجرایی اجتناب‌ناپذیر است. طبعاً تصمیم‌گیری درست بدون در دست داشتن اطلاعات به‌روز، صحیح و دقیق، مربوط و مناسب، کامل و به‌هنگام، ممکن نیست. گردآوری اطلاعات جامع با این ویژگی‌ها از جامعه پیرو، با عنایت به پیچیدگی‌های خاص جوامع

انسانی، بدون آگاهی و اشراف بر خصوصیات ظاهری و باطنی یا به عبارتی مظاهر مادی و معنوی جامعه تحت رهبری، جز به مدد کنترل مکرر اطلاعات گردآوری شده برای استفاده در فرایند تصمیم‌گیری و اجرا میسر نیست؛ بنابراین، به منظور تحلیل شیوه فرماندهی و کنترل در سیره نبوی، شایسته است با سیری در سیره نبوی نخستین رهبر و بنیان‌گذار جامعه اسلامی، به فرازهایی از چگونگی فرماندهی و کنترل در شیوه رهبری پیامبر عظیم‌الشان اسلام اشاره کنیم و نمونه‌هایی از اهتمام آن حضرت بر گردآوری اطلاعات درست و دقیق و تصمیم‌گیری مبتنی بر آن و نگاه خاص پیامبر خدا به مشورت با اصحاب و بهره‌گرفتن از خرد جمعی در امر فرماندهی و کنترل جامعه تحت رهبری خود را یادآوری کنیم.

اقدامات رسول خدا برای پی‌نهادن حکومت اسلامی پیش از هجرت

رسول خدا پس از اینکه در سال چهارم بعثت دعوت خویش را آشکار کرد، ده سال متوالی در موسم حج در «عُکاظ» و «مَجَنَّة» و «ذوالمجاز» و «مِنَى» و «مکه» و دیگر منازل حاجیان با آنان تماس می‌گرفت و از آنان می‌خواست تا او را یاری دهند و در راه رساندن رسالت‌های خدایی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند. اما این تلاش‌ها کمتر منتج به نتیجه می‌شد و رسول گرامی اسلام به‌رغم این ناکامی‌ها از تلاش بی‌وقفه خویش دست برنمی‌داشت و همه‌ساله در موسم حج، که ماه حرام بود و رسول خدا کمتر در معرض آسیب مشرکین قرار می‌گرفت، از این فرصت بهره می‌جست و همین‌که درمی‌یافت بزرگی از قبایل عرب به مکه آمده است یا کاروانی وارد مکه شده است به ملاقات آنان می‌شتافت و با آنان سخن می‌گفت و به پذیرش اسلام دعوت می‌فرمود.

پیامبر(ص) بر یکایک قبایل می‌گذشت و به آنان می‌گفت:

«ای مردم! بگوئید لا إله إلا الله تا رستگار گردید و عرب را مالک شوید و عجم رام شما گردد

و بر اثر ایمان پادشاهان بهشت باشید(آیتی، ۱۳۶۶: ص ۱۷۵).

اما بسیاری از این مخاطبان چشم و دل خود را بر رسول خدا و گفتارش بسته بودند

و با بی‌اعتنایی یا به‌زشتی از پذیرش دعوت پیامبر سر باز می‌زدند. اما بودند کسانی که با شنیدن سخنان نبی اکرم درمی‌یافتند که وی همچون پیامبران اولوالعزم پیش از خود مسئولیت رهبری و امامت جامعه بشری را بر عهده دارد و پیام‌آور آیینی جهانی است. برخی چون درمی‌یافتند رسول خدا از چه خاندانی است و به اصالت حَسَب و نَصَب وی و پدرانش وقوف داشتند، بر راستی سخن او گواهی می‌دادند. چنان‌که نوشته‌اند: چون موسم حج به پایان رسید و مردم از حج بازگشتند، بنی‌عامریان پیش یکی از پیران خویش رفتند که سخت فرتوت بود و توان حج نداشت، وقتی وی از حوادث ایام زیارت پرسید گفتند: «جوانی از قریش از طایفه بنی‌عبدالمطلب پیش ما آمد و می‌گفت که پیغمبر خدا است و می‌خواست که از او حمایت کنیم و او را به دیار خویش آریم». پیر دست به سر نهاد و گفت: «ای بنی‌عامر، آیا می‌شود این کار را تلافی کرد و او را جست، به خدایی که جان من به کف اوست هر اسماعیلی این سخن بگوید به حق است، چرا به او نپرداختید؟» (طبری ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۸۹۳). برخی چون صداقت و صلابتی که در کلام رسول خدا بود را می‌دیدند و عزم جزم وی در امر دعوت به اسلام را طی سال‌های متمادی مشاهده کرده بودند، به فراست موفقیت وی در تحقق اهدافش را پیش‌بینی می‌کردند و بدین باور می‌رسیدند که این بزرگ‌مرد اصیل و نجیب با آن سیمای جذاب و کلام نافذ روزی سرور عرب و عجم خواهد شد؛ از این رو، پذیرش یاری وی را منوط به شرکت خود در این امر می‌کردند. چنان‌که گویند: هنگامی که رسول خدا قبیله «بنی‌عامر بن صعصعه» را دعوت می‌کرد، مردی از ایشان به نام «بیحرة بن فراس» گفت: به خدا قسم اگر من این جوان را از دست قریش بگیرم، با نیروی وی عرب را می‌خورم. سپس به رسول خدا گفت: اگر ما تو را در این امر پیروی کردیم و آنگاه به یاری خدا پیروز شدی، می‌شود که پس از تو این کار به دست ما باشد؟ رسول خدا گفت: «اختیار این امر به دست خدا است، و آن را هر کجا که خواهد می‌نهد». بیحرة گفت: پس ما در مقابل عرب جان‌نثار تو باشیم و آنگاه که خدا پیروزیت داد، کار به دست دیگران افتد؟ ما را نیازی به

پذیرش این دعوت نیست (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۱۷۶)!

در راستای همین تلاش‌ها بود که بنابر نوشته طبری، پیامبر (ص) در موسم حج، گروهی از قوم خزرج را نزدیک عقبه دید (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۸۹۴) و به آنان گفت: شما چه کسانی‌اید؟ گفتند از قوم خزرجیم. پیامبر به سوی خدای عزوجل دعوتشان کرد و اسلام را بر آنها عرضه کرد و آیات قرآن خواند و چون پیغمبر خدا با آن گروه سخن گفت و به سوی خدا دعوتشان کرد با همدیگر گفتند: به خدا این همان پیغمبری است که یهودان می‌گویند، مبادا (یهودان) پیش از شما بدو بگروند^۱ بدین سان جمعی از خزرجیان دعوت پیغمبر را پذیرفتند و تصدیق او کردند و به اسلام گرویدند. آنگاه خزرجیان سوی دیار خویش رفتند و ایمان آورده بودند و تصدیق پیغمبر کرده بودند و چنان‌که گویند آنها شش تن خزرجی بودند (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۸۹۵). وقتی این گروه به مدینه بازگشتند، با قوم خود از پیغمبر خدا و دعوت او سخن گفتند و آنها را به اسلام فراخواندند. سال بعد در موسم حج دوازده نفر از انصار به مکه آمدند و پیغمبر را در نزدیک عقبه دیدند، با وی بیعت کردند و این بیعت عقبه اول بود. این را بیعت زنان گفتند چون هنوز جنگ مقرر نشده بود. وقتی این گروه عازم مدینه شدند پیامبر خدا (ص) «مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف» را با آنها فرستاد تا برای آنها قرآن بخواند و اسلام و فقه دین پیامزد (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۸۹۶). در سال بعد چون فصل حج فرارسید، مسلمانانی که در مدینه بودند، همراه اوس و خزرج که پانصد نفر بودند، بیرون آمدند. در مکه این گروه که هفتادویکی دو نفر (یا هفتاد و پنج نفر) بودند، با پیامبر ملاقات کردند و رسول خدا (ص)

۱. در اینجا رسول گرامی اسلام با صراحت بیان می‌فرمایند که کار جانشینی و خلافت او به دست خدا است و نه به میل و اراده پیامبر یا دیگران و این حجتی بر تعیین امیرالمؤمنین علی (ع) به جانشینی رسول اکرم (ص) از طرف خدا است.

۲. یهودیان یثرب که اهل کتاب و دانش بودند، هرگاه میان ایشان و «اوس» و «خزرج» پیشامدی می‌شد، می‌گفتند به زودی پیامبری مبعوث می‌شود و ما به وی ایمان می‌آوریم و با همدستی وی، شما را چون قوم «عاد» و «ارم»، می‌کشیم. اهل یثرب پس از شنیدن دعوت رسول خدا به یکدیگر گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت او بیم می‌دادند و نباید در ایمان به وی برما پیش‌دستی کنند و سپس دعوت رسول خدا را اجابت کردند و اسلام آوردند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۱۷۹-۱۷۸).

قرار گذاشت که در منی با آنها ملاقات کند و دستور داد که هیچ خوابیده‌ای را بیدار نکنند و منتظر کسی هم نشوند. آنها همگی جمع شدند و همراه ایشان دو نفر زن هم بودند. رسول خدا(ص) ابتدا برای ایشان قرآن تلاوت فرمود و سپس به سوی خدا دعوت کرد و برای ورود به اسلام آنها را تشویق کرد(کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۲۰۸) و غرض از انجام این بیعت و تعهداتی که در پی داشت را به روشنی بیان فرمود و به کسانی که برای بیعت گرد آمده بودند فرمود: شما باید چنان از من حمایت و دفاع کنید که از فرزندان و زنان خود می‌کنید. براء بن معرور دست پیغمبر(ص) را گرفت و گفت: به خداوندی که تو را بر حق فرستاد ما از تو مانند فرزندان(و خانواده) خود دفاع خواهیم کرد. با ما بیعت کن ای پیغمبر خدا که به خدا ما سوگند مردان کارزار هستیم(ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج ۷، ص ۱۱۳). «عبّاس بن عباده» گفت: ای گروه خزرچ! می‌دانید بر چه کاری با این مرد بیعت می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: شما بر جنگ با سرخ و سیاه مردم با وی بیعت می‌کنید. اگر چنان می‌بینید که هرگاه لازم شد که مال خود را از دست بدهید و اشراف شما کشته شوند، دست از یاری وی بر خواهید داشت، از هم‌اکنون بدین بیعت تن در ندهید، به خدا قسم این کار باعث رسوایی دنیا و آخرت شما است و اگر چنان می‌دانید که با فداکردن مال و کشته‌شدن اشراف خویش با وی وفادار خواهید ماند، دست از دامن وی بردارید که به خدا قسم خیر دنیا و آخرت در همین است. پس همگی هم‌داستان در پاسخ وی گفتند: آری با فداکردن مال‌ها و کشته‌شدن اشراف خویش تن به این بیعت می‌دهیم. ای رسول خدا! اگر وفادار باشیم برای ما چیست؟ گفت: بهشت. گفتند: دست خود را بگشا تا با تو بیعت کنیم(آیتی، ۱۳۶۶: ص ۱۸۹).

پیامبر خدا گویی پس از سال‌های متمادی تلاش برای متقاعدکردن مردمی که در ایام حج به مکه می‌آمدند، اهلیت پذیرش اسلام را در این گروه دید. گروهی که پیش از آنکه رسول خدا را ببینند، دل به آیین‌رهای بخش اسلام سپرده بودند. کسانی که در آن دوران فشار و تهدید بزرگان قریش به همراه افرادی که برای عبادت بت‌هایشان به مکه سفر کرده بودند همراه شده و هر خطری را به جان خریده، پای در مرکز فرمانروایی دشمنان

رسول خدا و مسلمانان نهاده بودند و پیامبر با عنایت به این خطرات بود که به آنان فرمود در نیمه‌های شب هنگامی که همه خفته‌اند به ملاقاتش بیایند و هیچ خفته‌ای را بیدار نکنند و منتظر دیگری نمانند. شاید غرض رسول خدا این بود که هیچ‌کس دیگری را به این کار وادار نکند و کسی به اکراه پا در این راه ننهد. صداقت و پایمردی این هفتادوچند تن و تشخیص اهلیت آنان بود که رسول خدا با تعیین نقبا از میان آنها (یا پیشنهاد انتخاب نقبا از میان خود) لزوم ایجاد تشکیلاتی خاص را در میان امت، برای تحقق اهدافی که در پی آن بود به این گروه تفهیم کرد. پیامبر (ص) فرمود: موسی (ع) از بنی اسرائیل دوازده نقیب برگزید، من هم دوازده نقیب برمی‌گزینم و چون جبرئیل، برای من آنها را برمی‌گزیند، کسی افسرده نشود که چرا دیگری برگزیده شده است^۱ (کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۲۰۸)، هنگامی که این افراد برگزیده شدند، رسول خدا (ص) به آنان فرمود: همان‌طور که حواریون (حواریون هم دوازده تن بودند) برای عیسی کفیل و ضامن قوم خود بودند، شما هم عهده‌دار هر پیشامدی هستید که در میان قوم شما روی دهد و من نیز کفیل و ضامن قوم خود (مسلمانان) هستم (دلشادتهرانی، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۶۴۹).

پیامبر اکرم (ص) با انتخاب (یا ارائه پیشنهاد انتخاب) نقبا، در نخستین مواجهه با این گروه، و با اشاره به نقبا و حواریون و نحوه رهبری حضرت موسی و حضرت عیسی، این مهم را خاطر نشان فرمود که او نیز همچون پیامبران اولوالعزم پیش از خود، هم عهده‌دار منصب نبوت و هدایت، و هم امام و رهبر جامعه است و بدین نحو، عزم خویش را مبنی بر پی‌ریزی حکومت اسلامی و مسئولیت رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی یادآور شد. پیامبر (ص) با این فرمان به‌روشنی نشان داد که مسئولیت خطیر هدایت انسان‌ها در جهت فلاح و رستگاری را به دوش می‌کشد و برای رهبری جامعه بشری در جهت تعالی انسان‌ها و مبارزه با هر نوع شرک و بت‌پرستی و رهایی انسان‌ها از بندگی غیرخدا، به پیروان صادقی نیاز دارد که همه آنچه دارند را در راه خدا و گسترش دین حق ایثار کنند

۱. رسول خدا (ص) فرمود: شما از میان قوم دوازده نقیب اختیار کنید. ایشان با هم بنشستند و دوازده نقیب اختیار کردند، نه نقیب از قوم خزرج بودند و سه نقیب از قوم اوس (ابن هشام، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۴۴۱).

و برای تحقق این امر باید تشکیلات منسجمی به وجود آید که در ساماندهی امور جامعه توحیدی در خدمت رهبری باشند و وظیفه نقبا در این تشکیلات آن است که ضمن رسیدگی به امور قوم خود و کنترل آنها در راستای تحقق اهداف رهبر الهی، اطلاعات لازم در مورد خصوصیات مادی و معنوی قوم خود را به سمع و نظر رهبر برسانند.

هجرت رسول خدا و مسلمانان به مدینه

پس از آنکه مشرکین از بیعت عقبه دوم آگاهی یافتند بر شدت آزار خود به مسلمانان افزودند؛ از این رو، رسول خدا به آنان اجازه داد به مدینه مهاجرت کنند. هجرت مسلمانان به مدینه از ذی‌الحجه سال سیزدهم بعثت آغاز شد (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۲۰۲) و این خود موجب خشم بیشتر مشرکین به مسلمانان و پیامبر شد، تا آنجا که تصمیم گرفتند در شبی معین گروهی برگزیده از میان قبایل مختلف، رسول خدا را به قتل برسانند. رسول خدا از طریق وحی از تصمیم مشرکین آگاه شد و در شب موعود، یعنی شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول (سال چهاردهم بعثت) رسول خدا (ص) از مکه بیرون رفت. در این شب علی (ع) به دستور نبی اکرم در بستر رسول خدا بیتوته کرد و آن شب را «لئلة المبیت» گفتند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۲۱۶). نبی اکرم (ص) در پانزده ربیع الاول سال چهاردهم بعثت وارد مدینه شد.

اقدامات رسول خدا برای پی‌نهادن حکومت اسلامی پس از هجرت

رسول خدا هنگام ورود به مدینه به عنوان رهبر و بنیان‌گذار حکومت اسلامی و به منظور ایجاد پایگاهی امن برای مسلمانان اقدامات مهم و اثربخش زیر را به مرحله اجرا گذاشت.

بنانهادن مسجد به عنوان مرکز ثقل جامعه اسلامی

رسول گرامی اسلام به عنوان رهبر جامعه اسلامی در آغاز ورود به مدینه دستور بنای مسجد به عنوان مرکز عبادت و محل تجمع مسلمین را صادر فرمود و در این مسجد بود

که مسلمانان برای عبادت، آشنا شدن با احکام الهی، آماده شدن برای اعزام به غزوات و سریه‌ها^۱ و شور و مشورت درباره امور مختلف گرد می‌آمدند؛ بنابراین، مسجدالنبی پایگاهی عبادی-سیاسی برای مردم و مقرر فرماندهی رسول خدا بود.

عقد پیمان عدم تعرض با یهودیان

رسول خدا در آغاز ورود به مدینه، با توجه به حضور قبایل مختلف یهود که در قلاع مستحکم خود در اطراف مدینه سکونت داشتند و خطری که از جانب آنان متوجه اسلام و مسلمین بود، بر آن شد تا با عقد قرارداد عدم تعرض با یهودیان، مانع از تعرض آنان به مسلمانان شود و از دسیسه آنان بر علیه مسلمانان جلوگیری کند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۲۳۴).

عقد اخوت بین مهاجرین و انصار

رسول خدا به منظور ایجاد همبستگی و وفاق بین شهروندان مرکز حکومت اسلامی و تقویت روح برادری و صمیمیت بیشتر مهاجرین و انصار، بین آنان عقد اخوت منعقد فرمود (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۲۳۵) و این عقد اخوت نتایج ارزشمندی در پی داشت که نمونه‌ای از این موذت و مهربانی را در ماجرای تقسیم غنائم پس از فتح قلاع بنی نضیر می‌توان دید.^۲

۱. غزوه سپاهی بود که رسول خدا همراه آنان بود و سریه سپاهی بود که رسول خدا همراه آنان نبود.
۲. نوشته‌اند چون غنیمت‌های غزوه «بنی نضیر» به دست آمد، رسول خدا «ثابت بن قیس بن شماس» را فرستاد تا همه انصار را فراخواند. سپس پیامبر خدا را ستود و سپاس گفت و کمک‌های انصار را درباره مهاجرین (که آنان را در خانه‌های خود منزل داده بودند) یادآوری کرد و سپس گفت: اگر بخواهید آنچه را خدای متعال از اموال «بنی نضیر» نصیب من ساخته است، میان شما و مهاجران قسمت کنم و مهاجران همچنان در خانه‌های شما میهمان باشند و اگر هم بخواهید این اموال را به آنان دهم تا از خانه‌های شما بیرون روند. «سعد بن عباد» و «سعد بن معاذ» گفتند: ای رسول خدا آن را میان مهاجران قسمت فرما و همچنان در خانه‌های ما بمانند. دیگر مردان انصار هم یک‌صدا پیشنهاد آن دو را تأیید کردند. رسول خدا گفت خدایا انصار و فرزندان انصار را رحمت فرما، آنگاه اموال را میان مهاجران قسمت کرد و از انصار جز «سهل بن حنیف» و «أبو دجانة: سماک بن خرشه» را شرکت نداد و شمشیر پسر «أبی الحقیق» را نیز به «سعد بن معاذ» داد (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۳۶۷-۳۶۶).

صدور فرمان عملیات دفاعی و ایزدایی علیه مشرکین

رسول گرامی اسلام به منظور ایجاد امنیت برای مرکز حکومت اسلامی و مصون داشتن مسلمانان از تعرض مشرکین و تضعیف قدرت اقتصادی و مهار قدرت تهاجمی آنان، از آغاز سال دوم^۱ هجرت پس از نزول آیه جهاد، اعزام نیروهای نظامی برای مقابله با مشرکینی که قصد تجاوز به مدینه و اطراف آن را داشتند و بسیج نیرو برای ناامن کردن راه‌های تجاری مشرکین را صادر فرمود. غرض از انجام عملیات ایزدایی تضعیف قدرت اقتصادی مشرکینی بود که پیش از هجرت، عملاً وارد جنگ با پیامبر و یارانش شده و روزبه‌روز بر شدت عناد و دشمنی خود نسبت به مسلمانان افزوده بودند، و بعد از هجرت نیز همواره درصدد حمله به مدینه و کشتار مسلمانان بودند؛ از این رو، تعدادی از غزوات و سریه‌ها، عملیات تدافعی یا بازدارنده بود که به منظور مقابله با مشرکینی انجام می‌گرفت که به مدینه و اطراف آن یورش آورده یا برای تجاوز به حریم شهر گرد آمده بودند، مانند سریه عبیده بن حارث بن مطلب، غزوه بواط، سریه سعد بن ابی وقاص. غزوه ذی‌أمر، غزوه بُوهران و غزوه حمراء الاسد که بعد از اینکه خبر تصمیم به بازگشت قریش پس از پیروزی‌شان در احد، به سمع مبارک رسول خدا رسید، انجام شد. غزوه ذات‌الرقاع و غزوه دومه‌الجندل از جمله عملیاتی بود که برای جلوگیری از حمله مشرکین به مدینه تدارک دیده شد. غزوات و سریه‌هایی نیز به منظور ناامن کردن مسیر کاروان‌های تجاری قریش انجام می‌گرفت. برای انجام این نوع حرکت‌های ایزدایی رسول خدا با گردآوری اطلاعات در مورد کاروان‌های تجاری مشرکین در مسیر مکه و شام دستور عملیات ایزدایی را صادر می‌فرمود. این عملیات ایزدایی بیشتر تدبیری سیاسی و به تعبیر امروزی، نوعی جنگ سرد بود که به منظور تضعیف روحیه دشمن و تضييق قدرت اقتصادی تجار ثروتمند قریش که محرکین و تأمین‌کنندگان هزینه‌های جنگ علیه مسلمانان بودند به مرحله اجرا گذاشته

۱. رسول خدا(ص) تا ماه صفر سال دوم بدون آنکه به جنگ با مشرکین اقدامی کند در شهر مدینه ماند و درست در اوایل ماه صفر یعنی دوازدهمین ماه ورود او به مدینه بود که طبق دستوری که از جانب خدای تعالی به او رسید با جمعی از مهاجرین برای جنگ با مشرکین از شهر مدینه خارج شد(غزوه «وَدَّان» معروف به غزوه «ابواء» در ماه صفر سال دوم)(ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۳۹۲).

می‌شد. از شواهد و قراین چنان استنباط می‌شود که این‌گونه نبردها به‌نحوی سازماندهی و کنترل می‌شد که در صورت امکان منجر به قتل نشود و به‌نظر می‌رسد هنگامی که این عملیات بی‌نتیجه می‌ماند، نه‌تنها رسول خدا اظهار ناخشنودی نمی‌کرد، شاید از اینکه کسی در عملیات ایدایی کشته یا زخمی نشده، خرسند می‌شد. چنان‌که نوشته‌اند در سریه حمزه ابن عبدالمطلب، هنگامی که مسلمانان به کاروان موردنظر که ابوجهل سرپرستی آن را به عهده داشت رسیدند و دو گروه برای جنگ درمقابل هم صف کشیدند، مجدی بن عمرو که با سرپرستان هر دو گروه آشنایی داشت، آن‌قدر میان هر دو طرف رفت و آمد کرد که از جنگ منصرف شدند. چون حمزه به مدینه بازگشت، به پیامبر (ص) گزارش داد که مجدی سد میان دو گروه شده است و مسلمانان از او انصاف و مروت دیده‌اند و گویند چون گروهی از خویشان مجدی به حضور پیامبر (ص) رسیدند، با ایشان نیکی فرمود و بر آنها جامه پوشاند، و چون صحبت از مجدی به میان آمد فرمود: نمی‌دانستم که چنین نیک‌نفس و فرخنده‌کردار است (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۷-۶).

این امر بیانگر آن است که رسول خدا از کار مجدی که مانع از قتل شده است، خشنود شده است. طبعاً فرماندهی و کنترل این‌گونه نبردها که هم باید موجب تضعیف روحیه دشمن شود و در آنان رعب ایجاد کند و هم منجر به قتل و خون‌ریزی نشود به مراتب دشوارتر از نبردهای متعارف است؛ از این‌رو، در این‌گونه نبردها گردآوری اطلاعات و کنترل همه‌جانبه وضعیت دشمن که مقرر است کمتر آسیب جانی ببیند و لازم است غافل‌گیر شود و فرصت آماده‌شدن برای جدال نیابد و با رهاکردن اموال خود از مهلکه جان به سلامت برد؛ همچنین، کنترل نیروهای خودی که در صورت فرار دشمن، از سر کین‌خواهی به تعقیب دشمن پردازند و دست به کشتار فراریان نزنند، اهمیت بسیاری دارد. اهتمام رسول خدا بر گردآوری اطلاعات از وضعیت دشمن و رصد جابه‌جایی آنها به‌منظور آمادگی دفاعی مسلمین و واکنش سریع در برابر حرکت‌های تهاجمی مشرکین و دقت در محرمانه‌نگهداشتن عملیات غافل‌گیرکننده در عملیات ایدایی، که به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل آن ممانعت از جنگ و خون‌ریزی بوده است، بدان حد بود که گاهی حتی

مأمورین تجسس هم که برای گردآوری اطلاعات اعزام می‌شدند، تا مراحل، از مأموریت خود مطلع نبودند. به‌عنوان مثال چون رسول خدا(ص) از سفر بدر اولی بازگشت در ماه رجب(سال دوم هجری) عبدالله بن جحش را با هشت تن از مهاجرین به مأموریت جدیدی به طرف مکه فرستاد و نامه سربسته‌ای بدو داد و فرمود: چون دو روز راه رفتی نامه را باز کن و هرچه در آن نوشته بود، انجام ده. عبدالله برطبق دستور آن حضرت دو روز به طرف مکه راه رفت آنگاه نامه را باز کرد و دید رسول خدا در آن نامه مرقوم فرموده‌اند: چون نامه مرا خواندی به راه خود ادامه بده و همچنان تا «نخله» میان مکه و طائف برو و در آنجا مترصد قریش باش و اخبار ایشان را برای ما بفرست و برای رفتن به آنجا همراهان خود را آزاد بگذار و هیچ‌کدام را مجبور بدین سفر مکن (ابن‌هشام، ۱۳۷۵: ج ۱، ص ۳۹۸ - ۳۹۷). کنترل همه‌جانبه اوضاع و دقت رسول خدا در محرمانه نگه داشتن عملیات و واکنش سریع در مقابله با دشمن پیش از اقدام به عملیات ایذایی یا دفاعی موجب می‌شد که در بیشتر موارد دشمن غافل‌گیر شود و اهداف مسلمین محقق شود؛ از این رو، مورخین عملیات ایذایی متعددی را ذکر کرده‌اند که مشرکین غافل‌گیر شده، دست از مال شسته و خود از مهلکه گریخته‌اند. مانند سریه زیدبن حارثه (یا سریه قرده)، سریه عکاشه بن محصن در غمر، سریه ابو عبیده بن جراح در ذی القصة، سریه زیدبن حارثه در جموم، سریه زیدبن حارثه در عیص، سریه علی بن ابی طالب (ع) در فدک بر سر بنی سعد بن بکر و سریه بشیر بن سعدانصاری در یمن و جبار و همچنین در بسیاری از عملیات دفاعی به واسطه تدابیر دفاعی و سرعت عمل، مشرکین به محض مطلع شدن ناگهانی از خبر فرارسیدن سپاه اسلام، راهی جز فرار و پراکنده شدن نمی‌یافتند؛ از این رو، هنگامی که سربازان مسلمان به محل تجمع دشمن می‌رسیدند از آنان خبری نبود و طبعاً جنگی رخ نمی‌داد. چنانکه نوشته‌اند: رسول خدا چنان نیروی لازم را آماده می‌کرد و با هوشیاری، احتیاط و بیداری کامل عمل می‌فرمود که در هیچ جنگی با دشمن غافل‌گیر نشد و در بیشتر غزوه‌ها نیروهای دشمن را غافل‌گیر کرد (شیث خطاب، ۱۳۷۸: ص ۳۶۵).

آموزه‌های رهبری در سیره نبوی

شیوه رهبری و فرماندهی رسول خدا، چه در امور نظامی و چه در اداره امور سیاسی و اجتماعی، سرشار از نکته‌های حکمت‌آموزی است که غور در آنها چراغ فروزانی را در مسیر حرکت اداره‌کنندگان جوامع خرد و کلان روشن می‌کند، اما این نوشتار را مجال بیان آن همه نیست و در این مختصر تنها به گوشه‌هایی از شیوه رهبری رسول گرامی اسلام، بر سبیل ایجاز اشاره می‌شود و مواردی چند از نحوه رهبری و چگونگی نظارت و کنترل در سیره مدیریتی رسول خدا را خاطر نشان می‌کند.

واگذاری مسئولیت با توجه به توانایی‌های فرد: یکی از وظایف رهبران، واگذاری مسئولیت به افراد با توجه به توان یا ناتوانی جسمی و روحی آنان است. در سیره فرماندهی رسول خدا شاهدیم که آن حضرت نه تنها از توانایی‌های افراد بهره می‌جست، بلکه ضعف‌ها و ناتوانی‌های جسمی و روحی افراد نیز مانع واگذاری مسئولیت‌های درخور توان به افراد نمی‌شد. پیامبر اکرم با تکیه بر شناخت روحيات و استعدادهاي نیروهایش که حاصل زیستن در کنار مردم و با مردم بود، به هر کسی مسئولیت درخور استعدادش را واگذار می‌فرمود. به نحوی که یاران رسول خدا هیچ‌گاه در انتخاب درست آن حضرت شک نمی‌کردند. به همین جهت، در بیشتر موارد، یارانش توانستند مأموریت و مسئولیت خویش را به شایستگی انجام دهند. به عنوان مثال شاهدیم که نه ناتوانی جسمی ابن‌ام‌مکتوم نابینا مانعی است برای واگذاری مسئولیت به او و نه ناتوانی روحی حسان بن ثابت و ترس فوق‌العاده او از جنگ با دشمن مانعی است برای بهره‌مند شدن از قدرت بیان و استحکام کلام و شیوایی اشعارش در مقابله با رجزخوانی‌ها و فخرفروشی‌های مشرکین. چنانکه نوشته‌اند رسول خدا(ع) در بسیاری از غزوات از جمله در غزوه کدر، غزوه بحران، غزوه احد، غزوه حمراءالاسد، غزوه بنی‌نضیر، غزوه حدیبیه، غزوه فتح و حنین و غزوات دیگر ابن‌ام‌مکتوم معیسی نابینا را در مدینه به جای خود می‌گماشت (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۶) و آنجا که نیاز به ابراز مفاخرت و تحریص مسلمین به جهاد در راه خدا و به تعبیر امروزی، هنگامه جنگ نرم بود از وجود کسانی چون حسان بن ثابت بهره می‌جست و در

جنگ سخت همچون جنگ‌های احد و خندق حسان بن ثابت را همراه زنان وامی گذاشت و به جنگ نمی‌برد (طبری ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۰۷۸ - ۱۰۷۷) و آنجا که محل رشادت و سطوت پهلوانی بود، از توان جسمی و صلابت یارانی چون ابودجانه بهره می‌جست که نوشته‌اند در کشاکش جنگ احد، پیامبر (ص) شمشیری به دست گرفت و فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌گیرد که حق آن را ادا کند؟ گفتند: حق آن چیست؟ فرمود: که دشمن را با آن بکشد. عمر گفت: من. ولی پیامبر (ص) از او روی برگرداند و دوباره شمشیر را با همان شرط عرضه فرمود، زبیر برخاست و گفت: من. پیامبر (ص) از او هم روی برگرداند، عمر و زبیر هر دو ناراحت شدند. آنگاه پیامبر (ص) برای بار سوم شمشیر را عرضه داشت، ابودجانه گفت: ای رسول خدا، من آن را می‌گیرم که حقش را ادا کنم. پیامبر (ص) شمشیر را به او داد و چون او دشمن را دید، به راستی حق آن را ادا کرد. عمر یا زبیر می‌گفت: دیدمش که آن قدر با آن شمشیر ضربه زد تا کند شد و ترسید که ضربه آن کاری نباشد، پس شمشیر را با سنگ تیز کرد و دوباره به دشمن حمله کرد تا وقتی که شمشیر همچون داسی خمیده شد. گویند هنگامی که پیامبر (ص) شمشیر را به او عنایت فرمود، ابودجانه با کبر و غرور میان دو لشکر راه می‌رفت، چون پیامبر (ص) متوجه شدند که او آن چنان راه می‌رود، فرمودند: خداوند این گونه راه رفتن را دشمن می‌دارد مگر در این گونه موارد (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۱۸۷) و به همین نحو، اشراف بر نقاط قوت و ضعف یاران بود که موجب می‌شد پیامبر از واگذاری برخی از مسئولیت‌ها به یاران اجتناب ورزد، چنان‌که به نقل از مقریزی و دیگران نوشته‌اند: صحابی جلیل‌القدر «ابوذر» از رسول خدا اجازه خواست که برود و در «غابه» شترهای شیرده رسول خدا را سرپرستی کند و رسول خدا به او گفت که من از ناحیه «عیینه» و همراهان وی ایمن نیستم و می‌ترسم پیشامدی رخ دهد. چون «ابوذر» بیشتر اصرار کرد به وی فرمود: می‌بینم که می‌روی و روزی می‌ریزند و پسر را می‌کشند و زنت را می‌برند و با عصای خویش نزد من بازمی‌گردی. «ابوذر» با زن و پسرش رفت و روزی که «عیینه بن حصن فزاری» برای بردن بیست شتر رسول خدا حمله برد، پسرش کشته شد و زن او را بردند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۴۲۹).

زمینه‌سازی برای رقابت سالم (مسارعت در خیرات): شیوه رهبری و فرماندهی رسول خدا چنان بود که افراد در یک رقابت سالم سعی می‌کردند در خدمت به خدا و رسولش از رقبای خویش عقب نمانند و در این راه جان‌نثاری‌ها می‌کردند و سخت‌ترین خطرات را به جان می‌خریدند. با انجام هرکار مثبتی توسط گروهی، گروه دیگر تلاش می‌کردند امتیاز مشابهی به دست آورند تا نزد خدا و رسولش در کسب افتخار عقب نمانند. طبری می‌نویسد، ابوشهاب‌زهری گوید: از جمله نعمت‌ها که خدا به پیغمبر خویش داده بود این بود که دو قبیلهٔ انصار، اوس و خزرج، چون دو قوچ در خدمت پیغمبر مسابقه داشتند و همین که اوسیان خدمتی به پیغمبر خدا می‌کردند خزرجیان می‌گفتند: اوسیان به این فضیلت پیش پیغمبر و مسلمانان بر ما پیشی گرفتند و آرام نمی‌گرفتند تا کاری نظیر آن انجام دهند. چون خزرجیان کاری می‌کردند، اوسیان چنین می‌گفتند. به‌عنوان مثال، چون اوسیان کعب‌بن‌اشرف را که دشمن پیامبر بود کشتند خزرجیان گفتند: باید مردی که به دشمنی پیامبر همانند ابن‌اشرف باشد را از میان برداشت و نام ابن‌ابی‌الحقیق که در خیبر مقیم بود به میان آمد و از پیامبر خدا برای کشتن او اجازه خواستند و او اجازه داد و هشت نفر از خزرجیان به‌سوی او رفتند و پیامبر سالاری گروه را به ابن‌عتیک داد و گفت: «از کشتن زن و فرزند خودداری کنند و آن گروه برفتند تا به خیبر رسیدند و شبانگاه سوی خانهٔ ابن‌ابی‌الحقیق رفتند و او را کشتند» (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۰۱۰).

نوشته‌اند علت اینکه پیامبر این مأموریت را بر عهدهٔ «خزرجیان» نهاد، این بود که چون «اوسیان»، رقبیان آنها «کعب‌بن‌اشرف» را کشته بودند؛ از این جهت، برای حفظ «تعادل در کسب افتخارات»، قتل این مفسد بر عهدهٔ «خزرجیان» گذارده شد (سبحانی، ۱۳۸۵: ص ۶۴۶).

گردآوری اطلاعات برای تصمیم‌گیری و کنترل اوضاع: همان‌گونه که پیش‌ازاین نیز گفته شد، رسول خدا به‌منظور کسب اطلاع و ادارهٔ امور و کنترل اوضاع و تمشیت امور از یاران خود استفسار می‌کرد و بدین منظور در عقبهٔ دوم نقبایی را برای انصار تعیین فرمود. همچنین، نوشته‌اند پیامبر برای مطلع شدن از وضعیت قبایل گردآوری اطلاعات لازم از

آگاهی‌های کسانی که عنوان «نقیب» و «عریف» داشتند، استفاده می‌فرمود.^۱ بهره‌گرفتن از عریف جهت اطلاع‌یافتن از وضعیت پیروان و برداشتن حجاب‌ها و از بین بردن ابهامات و کنترل اوضاع همواره مورد توجه رسول خدا بود و کسانی را به‌عنوان عریف برمی‌گزید. چنان‌که ابن حجر عسقلانی از قول ابن عساکر آورده است که ابو عزیز جندب بن نعمان از دی به حضور پیامبر رسید و حضرت او را عریف قومش قرار داد. نیز آورده است که رافع بن خدیج انصاری عریف قومش در مدینه بود (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۳۸۱). ماجرای «هوازن» نمونه‌ای گویا از به‌کارگرفتن «عرفاء» برای رفع حجاب و آگاهی کامل به احوال و خواست مردم است. نقل شده است تنی چند از کسانی که اسلام آورده بودند به نمایندگی از طرف مردم هوازن، پس از شکست در «حنین» و دادن اسیران و غنائم بسیار بازگشتند و خواستار زنان و فرزندان قوم خود شدند. رسول خدا (ص) از مسلمانان اجازه خواست تا زنان و فرزندانشان را به ایشان برگرداند. همه اجازه دادند مگر چند نفر. حضرت فرمود: نمی‌دانم چه کسی [از صمیم دل] اجازه داد و چه کسی اجازه نداد، بروید تا «عرفای» شما خبر بیاورند. پس «عرفاء» رفتند و تحقیق کردند و بازگشتند و گزارش دادند که همه واقعاً راضی هستند؛ آنگاه رسول خدا زنان و فرزندانشان را آزاد کرد. واقدی بر این خبر اضافه کرده است که پیامبر زید بن ثابت را برای تحقیق از انصار و عمر بن خطاب را برای تحقیق از مهاجران و ابورهم غفاری را برای تحقیق از قبایل دیگر عرب فرستاد. همچنین، گفته‌اند که رسول خدا در سال «خیبر» برای هر گروهی عریف منصوب کرد (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۳۸۳). در مورد اهتمام رسول خدا بر گردآوری اطلاعات نظامی و اجتماعی و کنترل امور و تصمیم‌گیری مبتنی بر اطلاعات گردآوری شده

۱. در مورد دو واژه نقیب و عریف نوشته‌اند: «عریف» بر وزن «عظیم» در لغت به معنای دانا و شناسنده و عالم به چیزی و کسی است که یاران خود را می‌شناسد و جمع آن «عرفاء» است. «عریف» کسی است که قیم امور قبیله و گروهی از مردم است و تدبیر امور و مسئولیت اداره کارهای ایشان را به عهده دارد و در وقت لزوم گزارش کارهای آنان را به مسئول مافوق خود می‌دهد. «نقیب» در لغت به معنای بزرگ قوم و کسی است که به احوال مردم خویش آشنا است. نیز کسی را گویند که مسئول رسیدگی به قوم خود و تفحص احوال ایشان و جمع آن «نقباء» است. رسول خدا (ص) از «عرفاء» و «نقباء» برای کسب اطلاعات لازم و برداشتن حجاب‌ها بهره می‌گرفت (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۳۸۱ - ۳۸۰).

از مجاری مختلف نوشته‌اند یکی از اقدامات آن حضرت در مدینه، سرشماری مسلمانان و ثبت اطلاعات لازم برای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری بود. نقل شده است که پیامبر اکرم فرمود: تمامی افرادی را که به اسلام گرویده‌اند را سرشماری کنید،^۱ یا چنین فرمود: نام افرادی را که به اسلام روی آورده‌اند، برایم بنویسید^۲ (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۳۷۸). جرجی زیدان در این رابطه آمارهایی ارائه می‌کند که ظاهراً غرضش تعداد سپاهیان است، چه این آمارها را در ذیل عنوان تعداد سپاهیان ذکر می‌کند. وی می‌نویسد: بخاری در صحیح خود نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمودند تعداد مسلمانان را برای من بنویسید و همین که نوشتند، ۱۵۰۰ نفر می‌شدند، اما در سال نهم هجرت هنگام جنگ تبوک که آخرین جنگ زمان پیامبر (ص) بود، شمار مسلمانان (سپاهیان) به ده‌هزار سوار و بیست‌هزار پیاده رسید (زیدان، ۱۳۳۶: ج ۱ ص ۱۷۱ - ۱۷۰).

در پایان، برای بیان چگونگی اهتمام رسول خدا بر به‌کاربردن نکاتی که پیش از این بدان اشاره شد و تبیین مصادیقی از نحوه فرماندهی و کنترل در سیره نبوی تنها به سه غزوه از غزوات رسول خدا بر سبیل ایجاز اشاره می‌شود.

فرماندهی و کنترل در جنگ بدر

یکی از غزوات مهمی که در دومین سال هجرت به وقوع پیوست، غزوه بدر بود. با عنایت به اهمیت این جنگ که با امدادهای الهی پیروزی مسلمانان محقق شد باید با تفصیل بیشتر به وقایعی که در این غزوه اتفاق افتاد، اشاره شود و خاطرنشان شود که به‌رغم اینکه رسول خدا به اذن الله و متکی به وعده الهی از پیروزی مسلمانان خبر داشت، درعین حال از هیچ کوششی برای فرماندهی درست و کنترل دقیق عواملی که لازم است هر فرمانده نظامی مورد توجه قرار دهد کوتاهی نفرمود. درمورد اطلاع رسول خدا از پیروزی محتوم سپاهیان مسلمان بر مشرکین نوشته‌اند، هنگامی که اطلاع رسید که قریش

۱. أحصوا کلّ من تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ.

۲. اکتبوا فی من تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ [من النَّاسِ].

برای حفاظت کاروان تجاری خود از مکه حرکت کرده‌اند، رسول خدا(ص) اصحاب خود را فراخواند و خبر حرکت قریش را به اطلاع آنها رسانید و برای بازگشت به مدینه و یا جنگ با قریش با آنها مشورت فرمود. با ابراز آمادگی اصحاب برای جهاد در راه خدا و تبعیت بی‌چون و چرا از فرمان رسولش، رسول خدا فرمود: به راه افتید و من به شما مژده می‌دهم که خداوند(پیروزی بر) یکی از این دو گروه را به من وعده داده(یا کاروان را تصرف می‌کنیم و یا بزرگان قریش را شکست می‌دهیم) و به خدا سوگند گویی هم‌اکنون جای کشته‌شدنشان را پیش روی خود می‌بینم(ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۱۲).

به‌رغم این آگاهی، پیامبر خدا از آنگاه که تصمیم تعرض به کاروان تجاری عظیم قریش گرفت و تا پایان نبرد با لشکریان کفر، که وعده الهی محقق شد و لشکر اسلام بر سپاه کفر ظفر یافت از هیچ نکته و دقیقه‌ای در امر خطیر فرماندهی غافل نشد و با کنترل دقیق همه جوانب امر، ساماندهی سپاه معدود و امکانات محدود را به‌نحو احسن به انجام رساند. تعرض به کاروان بزرگی که بخش عظیمی از دارایی‌های مشرکین مکه را جابه‌جا می‌کرد و گویند هنگامی که این کاروان تجاری به شام(غزه) رسید، هزار شتر همراه کاروان بود با پنجاه هزار دینار سرمایه، کار آسان و کم‌خطری نبود به‌ویژه اینکه کاروانیان در شام خبر حمله مسلمانان به کاروان را شنیده بودند و طبعاً در امر حفاظت و حراست از کاروان همه مساعی خویش را به‌کار می‌بردند. از قول مخرمه بن نوفل نقل کرده‌اند که گفته است چون به شام رسیدیم مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت: هنگامی که عازم شام بودیم محمد می‌خواست به کاروان حمله کند و اکنون هم منتظر بازگشت ما است و با قبایل طول راه هم، علیه ما هم‌پیمان و هم‌سوگند شده است. مخرمه گوید: ما از شام ترسان بیرون آمدیم و از کمین می‌ترسیدیم. این بود که چون از شام بیرون آمدیم ضمضم بن عمرو را گسیل داشتیم. [این مرد برای استمداد به سوی قریش فرستاده شده است تا کاروان را دریابند](واقعی، ۱۳۶۹: ص ۲۰).

پیامبر ده شب پیش از خروج خود و یارانش از مدینه، طلحة بن عبیدالله و سعید بن زید را برای کسب خبر و اطلاع روانه شام فرمود و آن دو رفتند و به نخبار - که در ساحل دریا

است - رسیدند و به منزل «کشدجهنی» وارد شدند. «کشد» آنها را پذیرفت و تا هنگام عبور کاروان از آن محل همچنان مخفیانه پیش او بودند. کاروانیان از «کشد» پرسیدند: آیا کسی از جاسوسان محمد را ندیده‌ای؟ او گفت: پناه بر خدا! جاسوسان محمد در نخبار کجایند و چه می‌کنند؟ (واقدی، ۱۳۶۹: ص ۱۴).

پیامبر(ص) روز یکشنبه، دوازدهم رمضان با همراهان خود از مدینه بیرون آمد و چون به ناحیهٔ نقب بنی‌دینار رسید، فرود آمد و لشکرگاه ساخت و سپاه را، سان دید(واقدی، ۱۳۶۹: ص ۱۶). سپس از وادی رحقان گذشت و تا نزدیکی «صفراء» پیش راند، در آنجا دو تن از انصار به نام‌های «بسبس بن جهنی» و «عدی بن ابی‌الزغباء» را پیشاپیش خود به‌سوی بدر فرستاد تا از ابوسفیان و کاروان او اطلاعی به‌دست آورند و به آن حضرت گزارش دهند(ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۹).

پیامبر و یاران به راه خویش ادامه داده و در «ذفراء» منزل کردند. در اینجا اطلاع یافتند که سپاهی از قریش برای حفاظت کاروان تجاری از مکه حرکت کرده است. رسول خدا(ص) اصحاب خود را جمع کرده خبر حرکت قریش را به اطلاع آنها رسانید و برای بازگشت به مدینه یا جنگ با قریش با آنها مشورت کرد(ابن هشام، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۱۰). بسبس و عدی که برای خبرگرفتن از کاروان تجاری قریش مأموریت داشتند، در نزدیکی قبیلهٔ «مجدی بن عمرو» فرود آمده و شترهای خود را نزدیک چاه خواباندند و مشک‌های خود را به‌منظور آب‌گیری برداشتند. در این هنگام دو زن جوان را دیدند که بر سر طلبی که یکی از دیگری داشت با هم مشاجره می‌کردند و شنیدند که یکی از آن دو گفت: کاروان فردا یا پس فردا خواهد رسید، حالا هم در روحاء فرود آمده است و وعده می‌داد که با دستمزدی که از خدمت به کاروانیان می‌ستاند، دین خود را ادا خواهد کرد. مجدی بن عمرو که این حرف را شنید، گفتهٔ او را تصدیق کرد و به مشاجرهٔ آنها خاتمه داد. بسبس و عدی این خبر را در عرق‌الظبیه [محلّی است در سه میلی روحاء] به عرض رسول خدا رساندند(واقدی، ۱۳۶۹: ص ۳۰).

از طرفی، ابوسفیان که نگران حملهٔ مسلمانان بود، خود به بدر آمد و از مجدّی پرسید:

آیا اینجا کسی را ندیده‌ای؟ مجدی گفت دو سوار دیدم که به اینجا آمدند و شتران خود را آنجا - اشاره به خوابگاه شتران بسبس و عدی کرد - خواباندند و با مشک‌های خود آب برداشتند و رفتند. ابوسفیان به آنجا آمد و چند پشکل شتران آنها را شکافت که در آن هسته خرما بود، گفت: به خدا، این علوفه یثرب است و اینها جاسوسان محمد و از یاران او بوده‌اند. من این قوم را نزدیک می‌بینم. این بود که کاروان را به سرعت راند و بدر را سمت راست خود قرار داد و به طرف ساحل دریا رفت (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۳۱ - ۳۰).

پیامبر (ص) شامگاه جمعه هفدهم رمضان در بدر فرود آمد و علی (ع) و زبیر و سعد بن ابی وقاص و بسبس بن عمرو را فرستاد تا از کنار آب خبر بگیرند. فرستادگان در کنار چاه شتران آبکش و سقایان قریش را دیدند. سقایان قریش چون متوجه حضور آنها شدند، گریختند (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۳۹)؛ اما سه نفر از آنها که اسیر شدند، گفتند: ما سقاهای (لشکر) قریشی هستیم. پیامبر (ص) از آنها پرسید: قریش کجایند؟ گفتند: پشت این تپه‌های ریگی که می‌بینی. پرسید: چقدرند؟ گفتند: زیادند. پرسید: چند نفرند؟ گفتند: عددشان را نمی‌دانیم. پرسید: چند کشتار در روز دارند؟ گفتند: در یک روز ده شتر می‌کشند و در روز دیگر نه شتر. پیامبر (ص) فرمود: آنها بین نهصد تا هزار نفرند (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۴۰ - ۳۹).

پیامبر همچنان در صدد کسب خبر و گردآوری اطلاعات از کم و کیف نیروهای دشمن بود؛ از این رو، پس از اینکه سقاها را گرفتند و به اردوگاه دیگر کوچیدند، عمار بن یاسر و ابن مسعود را به سوی لشکر قریش روانه فرمود. آن دو، گرد قریش دوری زدند و برگشتند و گفتند: ای رسول خدا، قریش سخت ترسیده و وحشت زده شده‌اند. تا آنجا که اسب‌هایی که شیهه می‌کشند را می‌زنند که آرام بگیرند (واقعی، ۱۳۶۹: ص ۴۱). پیامبر که در امر فرماندهی و کنترل اداره امور جنگی همواره از پیشنهادهای منطقی و تجارب اصحاب بهره می‌گرفت و در اتخاذ تصمیم نظر یاران را به کار می‌گرفت، هنگام رسیدن به چاه‌های بدر در کنار نزدیک‌ترین چاه فرود آمد، «حباب بن منذر بن جموح» گفت: ای رسول خدا! آیا خدا فرموده است که در اینجا منزل کنیم و پیش و پس نرویم یا از نظر تدبیر جنگ هر جا

که شایسته باشد می توان فرود آمد؟ رسول خدا فرمود: نه امری در کار نیست، باید طبق تدبیر و سیاست جنگ رفتار کرد، حباب گفت: اگر چنین است اینجا جای مناسبی نیست، بفرمای تا سپاهیان پیش روند و در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آییم. رسول خدا پیشنهاد وی را پذیرفت و دستور داد تا سپاهیان در کنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آمدند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۲۶۰ - ۲۵۹) و پیش از آنکه لشکر قریش فرا رسند یاران خود را به صف فرمود، اصحاب پیامبر از نزدیک صبح حوضی کنده و آن را پر از آب کرده و ظرفهای خود را در آن انداخته بودند. پیامبر (ص) پرچم خود را به مصعب بن عمیر داد و او پرچم را تا آنجا که رسول خدا (ص) می خواستند پیش برد و در آنجا قرار گرفت. پیامبر (ص) ایستاد و به صفها دقت فرمود، روی به مغرب ایستاده و آفتاب را پشت سر قرار دادند و درحالی که آن حضرت مشغول این امور بود قریش ظاهر شدند و ناچار رو به آفتاب ایستادند (واقدی، ۱۳۶۹: ص ۴۲).

نوشته اند، پس از استقرار سپاهیان در محلی که رسول خدا در نظر گرفته بود، به ترتیبی که گفته شد، مردی از اصحاب پیامبر (ص) پیش آمد و گفت: ای رسول خدا، اگر در مورد صف آرایی در این نقطه به تو وحی شده است که به دستور عمل فرمای! وگرنه، عقیده من این است که به قسمت بالای این دره بروی؛ چه، بادی را می بینم که در آن بالا وزیدن گرفته و می بینم که برای نصرت تو فرستاده و برانگیخته شده است. پیامبر (ص) فرمود: صفها را مرتب کرده و پرچم خود را نصب کرده ام و آن را تغییر نمی دهم (واقدی، ۱۳۶۹: ص ۴۲). هرچند رسول گرامی اسلام از نظر مشورتی و پیشنهادهای منطقی و معقول مبتنی بر دانش و تجربه اصحاب استقبال می فرمود، به آرای مبتنی بر وهم و گمان یاران توجهی نمی کرد و به آرامی آن را رد می کرد؛ چراکه رسول خدا قطعاً بهتر و بیشتر از هر یک از یاران از نشانهها و چگونگی نصرت الهی خبر داشت و نیازی به این گونه پیشنهادهای درمورد نصرت الهی نداشت.

نظم و انضباط سپاهیان از جمله مسائلی بود که پیامبر بدان توجه خاص مبذول می فرمود. از عروقه بن زبیر روایت کرده اند که پیامبر (ص) در آن روز صفها را مرتب می فرمود.

سوادبن غزیه جلوتر از صف ایستاده بود، پیامبر(ص) با چوبه تیری به شکم او زد و فرمود: ای سواد! در صف و ردیف بایست! سواد گفت: به دردم آوردی! و تو را سوگند می‌دهم به کسی که تو را به حق برانگیخته است، که قصاص مرا بازدهی! پیامبر(ص) شکم خود را برهنه کرد و فرمود: قصاص کن! سواد دست به گردن پیامبر(ص) در آورد و آن حضرت را بوسید. پیامبر(ص) فرمود: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ گفت: می‌بینی که فرمان خدا رسیده است. ترسیدم که کشته شوم، خواستم که آخرین عهد من با تو چنین باشد که تو را در آغوش گیرم. گویند: پیامبر(ص) در آن روز صف‌ها را چنان مرتب و هموار فرمود که گویی صافی تیر را می‌سنجد(واقعی، ۱۳۶۹: ص ۴۲). همچنین، نوشته‌اند که پیامبر به منظور کنترل بیشتر سپاه در این پیکار برای نخستین بار شیوه صف را در جنگ با قریش به کار بست، درحالی که اعراب به شیوه جنگ و گریز پایبند بودند. شیوه صف به رسول خدا(ص) اجازه می‌داد که بر نیروهای زیر فرمان خود کنترل کامل داشته باشد. همچنین، در این نبرد به منظور کنترل صحنه نبرد و بازشناسی سربازان خود از سربازان دشمن پیامبر فرمود سربازان مسلمان از رمز(أحد... أحد) استفاده کنند؛ چراکه مسلمانان و مشرکان در آن زمان از نظر شکل و قیافه، پوشاک رزم و تجهیزات با یکدیگر شباهت داشتند(شیث خطاب، ۱۳۷۸: ص ۱۲۷ - ۱۲۶).

یکی دیگر از ویژگی‌های فرماندهی رسول خدا در این جنگ و سایر نبردها آن بود که او خود در صحنه نبرد در کنار سربازان قرار داشت و از آنان دور نبود، بلکه بر آنان اشراف و نظارت داشت و آنها را راهنمایی می‌کرد و در سختی‌های نبرد یار و یاور و موجب دلگرمی و پایداری آنان بود. از حضرت علی(ع) روایت شده است که فرمود: «ما آنگاه که کار نبرد بالا می‌گرفت و شعله آتش برافروخته و چشم‌ها از خشم سرخ می‌شد، به رسول خدا(ص) پناه می‌بردیم و هیچ یک از ما بیش از او به دشمن نزدیک نبود. در روز نبرد بدر خود می‌دیدم که ما به رسول خدا(ص) پناه می‌بریم و او از همه به دشمن نزدیک‌تر است»(ابوزهره، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۳۸۷).

فرماندهی و کنترل در غزوه فتح (مکه)

پس از آنکه بنی بکر، از هم پیمانان قریش، به مدد مردانی از قریش شبانه در آبگاه «وتیر» بر «خزاعه»، هم پیمانان رسول خدا، شبیخون زدند و بیست، یا بیست و سه تن از مردانشان را کشتند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۵۴۹) و عملاً پیمان صلح حدیبیه از طرف قریش نقض شد، رسول خدا در پاسخ به دادخواهی خزاعه، تصمیم به فتح مکه گرفت. اما از آنجا که رسول خدا مصمم بود مکه، خانه خدا و حرم امن الهی را بدون جنگ و خونریزی فتح کند، از لحظه‌ای که تصمیم به فتح مکه گرفت هم خود را مصروف آن داشت که مقصد و مقصود خود را از بسیج نیرو برای عملیات جنگی، به منظور غافل گیر کردن مردم مکه، از عامه پنهان کند تا از تحریک مشرکین احتراز جوید و از آماده شدن آنها برای قتال جلوگیری کند. فعالیت‌های رسول خدا برای بسیج نیروهای رزمی و تدارک مایحتاج سپاه به نحوی بود که مردم را به این گمان می افکند که او به قبایلی مانند بنی سلیم و هوازن و ثقیف و دیگران که هنوز بر شرک خود باقی هستند، نظر دارد. پیامبر به خاطر اصراری که بر عدم توجه مردم به هدف بودن مکه داشت، ابوقتاده را به همراه گروهی از اصحاب به جایی با نام بطن فرستاد تا مردم گمان کنند وی آهنگ آن نقاط را دارد (معروف الحسینی، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۲۶۵). تدابیر رسول خدا در کنترل اوضاع برای مخفی نگه داشتن مقصد، موجب شد که بنابه گفته واقدی، تا هنگامی که مسلمانان در مَرَّالظَّهْران فرود آمدند، هیچ گونه اطلاعی از مسیر رسول خدا (ص) به قریش نرسد (واقدی، ۱۳۶۹: ص ۶۲۲). هنگامی که این امر محقق شد و مسلمانان به اطراف مکه رسیدند، رسول خدا برای ایجاد رعب در دل مشرکین و ایجاد حس ضعف و ناتوانی در مقابله با سپاه انبوهی که مکه را محاصره کرده است و در نتیجه وادار کردن آنها به تسلیم، در مَرَّالظَّهْران به یاران خود فرمود که شبانگاه، هر کس آتشی برافروزد و مجموعاً ده هزار آتش افروخته شد (واقدی، ۱۳۶۹: ص ۶۲۲)، از آنجا که خبر حرکت پیامبر (ص) به قریش نرسیده بود، ولی آنها بعد از نقض صلح حدیبیه از حمله مسلمانان به مکه سخت بیمناک بودند، چون انبوه آتش‌های افروخته شده در اطراف مکه را مشاهده کردند، ابوسفیان را به کسب خبر گسیل داشتند و او را گفتند:

اگر محمد(ص) را ملاقات کردی از او برای ما امان بگیر. ابوسفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکه بیرون آمدند و با دیدن لشکر سخت در هراس افتادند(کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۱۳۳). در این حال بودند که عباس عموی پیامبر که بر استر رسول خدا نشسته و گویند در اطراف لشکرگاه در جست‌وجوی کسی بود تا خبر حضور مسلمانان و پیام او را به اشراف مکه برساند تا بیهوده به قتال برنخیزند و برای امان گرفتن به نزد رسول خدا بیایند، صدای ابوسفیان که با همراهانش درباره انبوهی لشکریان سخن می‌گفت را شناخت و با او درباره اینکه لشکر، لشکر مسلمین است و پیشنهاد آمدن به نزد رسول خدا سخن گفت و بنابر گفته صاحب طبقات عباس او و دو همراهش را پناه داد، به حضور پیامبر(ص) آورد و آنان اسلام آوردند(کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۱۳۳).

در روز فتح مکه، با اینکه همه شواهد نشان‌دهنده شکست مشرکان بود، پیامبر اکرم همه تدبیرهای ممکن را برای کنترل بدترین شرایط اندیشید؛ از این رو، نیروهایش را به چهار ستون تقسیم کرد و از چهار سوی وارد مکه شدند. منظور از این اقدام از میان بردن هرگونه مقاومت احتمالی و پرهیز از غافل‌گیر شدن بود(شیث خطاب، ۱۳۷۸: ص ۳۶۴). هنگام ورود به مکه لازم بود رسول خدا با فرماندهی مدبرانه خود روحیه انتقام‌جویی مسلمانان در مقابل مشرکینی که پیش از هجرت از هیچ ظلم و ستم و آزار و شکنجه‌ای درباره مهاجرین خودداری نورزیده و آنان را از شهر و دیار خود آواره کرده بودند و بعد از هجرت با حمله گاه و بیگاه به مدینه و حوالی آن، خشم مسلمانان را برانگیخته بودند را کنترل کند. طبعاً کنترل خشم فروخورده و انباشته مسلمانان درباره مشرکین کار آسانی نبود. در راستای کنترل احساسات مسلمانان بود که وقتی شنید سعد بن عباد،^۱ رئیس انصار، که پرچم جنگ را حمل می‌کرد با شعار امروز روز جنگ و کشتار است، امروز روزی است که حرمت‌ها از میان برود؛ پیشاپیش لشکر اسلام وارد مکه شد. رسول خدا(ص) به امیرالمؤمنین، علی(ع)، فرمود: یا علی به سعد برس و پرچم را از او بگیر و تو خود آن را به مکه ببر(و کنترل لشکر را به دست گیر). پس امیرالمؤمنین خود را

به سعد رسانده و پرچم را از او گرفت (شیخ مفید، بی تا: ج ۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۱). علامه امینی می نویسد رسول خدا (ص) علی (ع) را فرستاد تا پرچم را از دست سعد گرفته و به پسرش قیس بدهد، علی هم این دستور را انجام داد (امینی، ۱۳۵۷: ج ۳، ص ۱۲۹) که این خود بیانگر تدبیر هوشمندانه رسول خدا در جهت بزرگداشت سعد و پسرش قیس بود و قیس یکی از ثابت قدمان در دفاع از حریم ولایت بود و یکی از یاران حضرت علی (ع) و از جمله غدیریه سرایانی است که علامه امینی در اثر گران سنگ خود الغدیر از او یاد کرده است (امینی، ۱۳۵۷: ج ۳، ص ۱۱۶).

در جریان فتح مکه، رسول گرامی اسلام به منظور کنترل اوضاع و جلوگیری از قتل و خونریزی به مشرکین امان داد و فرمود: هر که به مسجد الحرام درآید در امان است و هر که در خانه به روی خویش ببندد در امان است (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۱۸۳) و از سر اکرام و بزرگداشت مردان و زنان مسلمان، به امانی که مرد و زن مسلمان به مشرکین داده و آنها را در پناه خویش گرفته بودند احترام گذاشت و امان آنها را تنفیذ فرمود. این امر نشان دهنده میزان حرمت و جایگاه والای مردان و زنان مسلمان است که می توانند به عنوان یک مسلمان به فرد یا افرادی پناهندگی سیاسی بدهند، کاری که در جوامع دیگر معمول نبوده و نیست. مانند پذیرش امانی که عباس عموی پیامبر به ابوسفیان بن حرب داده بود؛ چنانکه نوشته اند ابوسفیان بزرگترین دشمن اسلام را که عباس به او امان داده بود به حضور پذیرفت و نه تنها اسلام مبتنی بر ترس و اکراه او را پذیرفت، بلکه خانه او در مکه را مکان امن اعلام کرد و فرمود: هر که به خانه ابوسفیان درآید در امان است (طبری، ۱۳۶۲: ج ۳، ص ۱۱۸۳). همچنین، روایت شده است که دو تن از بستگان شوهر ام هانی - دختر ابوطالب و خواهر حضرت علی (ع) - به خانه خود نرفته و در بر روی خویش نبسته بودند. به همین سبب علی (ع) به تعقیب آن دو پرداخت، اما آن دو به خانه ام هانی گریخته و در آنجا پناه گرفتند، اما حضرت علی (ع) در پی اجرای حکم رسول خدا که فرموده بود افراد به خانه های خود یا امانگاه های اعلام شده روند تا در امان باشند، قصد مجازات آن

دو را که حکم را نقض کرده و به خانه خود یا امانگاه‌ها نرفته بودند داشت. هنگامی که ام‌هانی با اصرار آن حضرت بر این امر مواجه شد به سوی رسول خدا(ص) که در بخش بالای مکه بود رفت. رسول خدا فرمود: «ام‌هانی خوش آمدی! چه چیز باعث شده است به اینجا بیایی؟» ام‌هانی در پاسخ ماجرای آن دو مرد و اصرار علی(ع) را به عرض رساند و آن حضرت فرمود: «هرکه را تو پناه داده‌ای پناه می‌دهیم و هرکه را امان بخشیده‌ای در امان می‌داریم» (ابوزهره، ۱۳۸۰: ج ۳، ص ۲۹۱).

حتی عبدالله بن سعد بن ابی سرح از (طایفه) بنی عامر بن لوی را که مرتد شده بود و پیامبر او را مهدورالدم اعلام فرموده و دستور داده بود هرکس او را دید بکشد، روز فتح مکه به برادر رضاعی خود، عثمان، پناه برد و عثمان به او امان داد و پیامبر او را بخشید. ابن‌اثیر می‌نویسد: عبدالله بن سعد بن ابی سرح (پیش از آن) اسلام را قبول کرده وحی را برای پیغمبر می‌نوشت، ولی هنگامی که بر او املا می‌شد (در وحی تصرف می‌کرد) و به جای عزیز حکیم (مثلاً) علیم حکیم می‌نوشت و امثال آن. بعد از آن مرتد شد و به قریش گفت: من قرآن محمد را به دلخواه خود تحریف می‌کردم، دین شما از دین او ارجمندتر است. چون فتح مکه انجام گرفت، به عثمان بن عفان که برادر رضاعی او بود پناه برد. عثمان هم او را از مردم نمان داشت تا مردم آرام گرفتند، آنگاه نزد پیغمبر برد و برای او امان خواست. پیغمبر مدتی بس دراز سکوت فرمود و بعد به او امان داد و او هم مسلمان شد و برگشت (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ج ۷، ص ۲۹۵).

فرماندهی و کنترل رسول خدا در جنگ حنین

در مورد جنگ قبیله هوازن با مسلمانان نوشته‌اند پس از انتشار خیر فتح مکه، قبیله «هوازن» فراهم شدند و مالک بن عوف را که جوانی سی‌ساله و سرور هوازن بود به فرماندهی خود برگزیدند. اینان با زنان و فرزندان و اغنام و احشام و اموال خویش برای جنگ با رسول خدا(ص) حرکت کردند. رسول خدا(ص) با خبر یافتن از جنبش هوازن، «عبدالله بن ابی‌حدررد أسلمی» را فرستاد تا ناشناس در میان آنان وارد شود و گفت‌وگوی

آنان را بشنود و پس از بررسی کامل بازگردد. «عبدالله» رفت و پس از تحقیق کافی نزد رسول خدا بازآمد و درستی و صحت گزارشی را که رسیده بود به عرض رسانید (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۵۸۳) و پس از کسب اخبار لازم برای دفع ایشان با سپاهی دوازده هزار نفره به سوی «حنین» حرکت کرد. در تاریکی صبح در وادی حنین، ناگهان مردان هوازن بر مسلمانان حمله ور شدند. سواران «بنی سلیم» بی درنگ پا به گریز نهادند و در پی آنان اهل مکه فراری و دگران هم در پی ایشان پراکنده شدند. در این هنگام علی بن ابی طالب و کسانی از بنی هاشم که نه نفر می شدند، پایداری کردند و همه، جز اینان گریختند. در این هنگامه سخت، زنانی مردانه ایستادگی کردند. امّ عماره، امّ سلیم، امّ سلیط، امّ حارث زنانی بودند که در این معرکه جهاد کردند. با پایداری رسول خدا (ص)، مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند و نصرت الهی بر مسلمانان فرود آمد. بدین ترتیب مشرکان شکست خوردند و شش هزار اسیر و بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند و چهار هزار «اوقیه» نقره غنیمت گرفته شد (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۵۹۱-۵۸۴).

نحوه برخورد رسول خدا (ص) با دوست و دشمن در جنگ حنین نیز بسیار جالب و درس آموز است. هر یک از اقدامات رسول خدا حاوی نکات جالبی از شیوه فرماندهی یک فرمانده خبیر، توانمند، صادق و سرشار از صفا و پاکی باطنی است. نوشته اند پس از پایان نبرد رسول خدا (ص) غنائم جنگ را در جعرانه تقسیم کرد. ابوسعید خدری گوید: رسول خدا غنائم را میان آن دسته از قریش که تازه مسلمان شده بودند و سایر عرب تقسیم کرد تا به وسیله آن دل آنها را به دست آورد و برای انصار مدینه چیزی از آن غنائم منظور نفرمود (و همین سبب شد که آنها دل‌تنگ شوند)؛ از این رو، سعد بن عبادة (رئیس انصار) نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا انصار مدینه از این تقسیم که مخصوص قبیله خود و سایر عرب ساختی و برای اینان نصیبی منظور نکرده ای ناراضی هستند؟ حضرت به سعد فرمود: قوم خود را جمع کن، سعد به دستور آن حضرت انصار را جمع کرد و رسول خدا (ص) آمد و میان آنها ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: ای گروه انصار آیا هنگامی که من نزد شما آمدم گمراه نبودید و خدا شما را هدایت کرد؟ و آیا

فقیر نبودید و خدا توانگرتان ساخت؟ با هم دشمن نبودید و خدا دل‌های شما را با هم مهربان ساخت؟ همه در پاسخ گفتند: چرا ای رسول خدا. سپس فرمود: ای گروه انصار چرا شما به من پاسخ نمی‌دهید؟ گفتند: چه بگوییم؟ و چه پاسخی بدهیم این متنی است که خدا و رسول بر ما دارند. فرمود: به خدا اگر می‌خواستید پاسخ دهید به من می‌گفتید - و گفته‌تان هم صحیح بود - که تو نیز وقتی نزد ما آمدی که آواره بودی و ما منزل به تو دادیم، و فقیر و ندار بودی و ما با بذل مال و جان با تو مواسات کردیم، و ترسان بودی ما امنیت خاطرت را فراهم کردیم، و دیگران دست از یاریت کشیده بودند و ما تو را یاری کردیم؟ در پاسخ گفتند: این نیز متنی از خدا و رسول او بود که بر ما دارند. فرمود: ای گروه انصار آیا به خاطر مختصر گیاه سبزی از مال دنیا که من خواستم با آن دل مردمی را به دست آورم تا مسلمان شوند، از من گله‌مند شدید؟ در صورتی که من شما را به همان بهره‌ای که خدا برایتان مقدر فرمود یعنی (نعمت) اسلام واگذاشتم. ای گروه انصار آیا راضی نیستید که مردم از اینجا با گوسفند و شتر به خانه‌های خود بازگردند ولی شما، رسول خدا را به منازل خود ببرید؟ سوگند به آنکه جانم به دست او است اگر همه مردم به یک راه روند و انصار تنها به راهی دیگر، من همان راه انصار را پیش می‌گیرم، و اگر موضوع هجرت در کار نبود من خود یکی از انصار بودم. آنگاه دست به دعا برداشته فرمود: خدایا انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار را رحمت کن. انصار که این سخنان را شنیدند آن قدر گریستند که محاسن آنان تر شد و در پاسخ آن حضرت گفتند: ما به قسمتی که خدا و رسول بر ایمان تعیین کنند، راضی هستیم (طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۱۱، ص ۶۰ - ۵۹). اشاره‌ای که رسول خدا به لطف و محبت انصار به خود می‌فرماید و پاس داشتن این مهر و مودت، و یاری و یاورانی آنان در روزگار بی‌کسی و بی‌یاوری و فقر و تنگدستی‌اش نشان‌دهنده اوج صداقت و صفای باطن رهبر بلامنزعی در جزیره‌العرب است که همه دشمنان دیروز خود را مطیع و منقاد خود کرده و با تأییدات خداوند جمع کثیری حاضرند در دفاع از او و آیین الهی‌اش همه هستی خود را فدا کنند. مهربانی و شفقت رسول خدا به پیروانش تاحدی بود که اگر کوچک‌ترین آزاری، حتی ناخواسته،

از جانب حضرتش به آنان می‌رسید با اعطای هدایای کلان از آنان دلجویی می‌فرمود. مرحوم آیتی در ذیل حوادث جنگ حنین به نقل از مقریزی می‌نویسد: هنگام رفتن به «جعرانه»، «أبورهم غفاری» که نعلین درشتی در پای داشت و شترش پهلوی شتر رسول خدا حرکت می‌کرد، چنان شد که شترش به شتر رسول خدا پهلو زد و کنار نعلین او ساق پای آن حضرت را آزرده کرد. رسول خدا گفت: پای مرا به درد آوردی. آنگاه تازیانه‌ای بر پای «أبورهم» زد و فرمود: پای خود را عقب ببر. «أبورهم» می‌گوید: بسیار نگران شدم که مبادا درباره‌ی من آیه‌ای نازل شود و چون به «جعرانه» رسیدیم به بهانه‌ی شترچرانی بیرون رفتم، با آنکه نوبت من نبود که مبادا فرستاده‌ی رسول خدا مرا بخواند. شب که باز آمدم و سؤال کردم گفتند: رسول خدا پی تو فرستاد و نبودی. گفتم: به خدا قسم همان است که از آن بیم داشتم، آنگاه با نگرانی نزد وی رفتم. گفت پای مرا به درد آوردی و تازیانه‌ای بر پای تو زدم. اکنون این گوسفندان را بگیر و از من راضی شو. «أبورهم» می‌گوید: رضای او نزد من از دنیا و آنچه در دنیا است بهتر بود. نظیر این قضیه در بین راه برای رسول خدا با «عبدالله بن ابی حدره» پیش آمد. چون رسول خدا به منزل رسید، او را خواست و گفت: دیشب با عصای خود تو را به درد آوردم این گوسفندان را عوض آن از من قبول کن و چون گوسفندها را شمرد، هشتاد گوسفند میشینه بود. بار دیگر که رسول خدا می‌خواست از «قرن» بر شتر خود سوار شود، «أبوروعه» شتر حضرت را خواباند. چون رسول خدا سوار شد، مهار شتر را به دست او داد. رسول خدا تازیانه‌ای بر شتر زد، تازیانه به «أبوروعه» برخورد کرد. رسول خدا به او نگریست و گفت: تازیانه به تو خورد؟ گفت: آری. پدر و مادرم فدای تو باد. چون رسول خدا به «جعرانه» رسید او را خواست و برای تلافی آن تازیانه صد و بیست گوسفند به او داد (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۵۹۷ - ۵۹۶).

همین شیوه تعامل با مردمان بود که موجب شده بود رسول خدا بر دل و جان مسلمانان حکومت کند نه بر تن‌های آنان. رسول خدا در برخورد با غیرمسلمانان نیز جانب لطف و محبت را رها نمی‌کرد و از رحمت و گذشت نسبت به آنان دریغ نمی‌ورزید. در مورد آزادکردن شش هزار مرد و زن و کودک هوازن که به اسارت درآمده بودند نوشته‌اند،

چهارده نفر از مردان هوازن که اسلام آورده بودند به نمایندگی از قوم خود، بر رسول خدا وارد شدند و از وی خواستند که بر آنان مَنّت گذارد و اسیرانشان را آزاد کند (آیتی، ۱۳۶۶: ص ۶۰۰). رسول خدا فرمود: آنچه از اسیران که در دست بنی‌هاشم است، آنها از شما است و اما آنچه در دست سایر مسلمانان است من با آنها در این باره سخن می‌گویم و برای آزادی آنها نیز وساطت خواهم کرد، خودتان نیز با آنها سخن بگویید و اسلام خود را آشکار کنید (تا مؤثرتر واقع شود). چون رسول خدا نماز ظهر را خواند آنها برخاسته همان سخنان را تکرار کردند، رسول خدا نیز در میان مردم فرمود: آنچه از آنها که در دست بنی‌هاشم است، من آنها را بازگردانم و آنچه در دست سایر مسلمانان است، هر که خواهد از روی میل و رغبت بدون گرفتن فدیة (و پول) آنها را بازگرداند، و هر که خواهد فدیة گیرد من فدیة آنها را می‌پردازم تا آنها را باز گردانند. به دنبال این سخن بیشتر مسلمانان حاضر شدند بدون فدیة اسیران را بازگردانند و گروه اندکی نیز فدیة گرفته و آنها را آزاد کردند. پس از آن رسول خدا (ص) برای مالک بن عوف پیغام داد که اگر اسلام آورده پیش ما بیایی اموال و خاندانت را به تو باز می‌گردانم؛ به علاوه، صد شتر هم به تو می‌دهم. این پیغام که به مالک رسید از طائف حرکت کرده، نزد رسول خدا (ص) آمد و آن حضرت نیز اموال و زن و فرزند او را به وی بازگرداند و صد شتر نیز به او داد و او را بر مسلمانان قومش امیر کرد (طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۱۱، ص ۶۱).

کتاب‌نامه

۱. آیتی، محمد ابراهیم. ۱۳۶۶. تاریخ پیامبر اسلام. تهران. تجدید نظر و اضافات به کوشش ابوالقاسم گرجی. انتشارات دانشگاه تهران. چاپ چهارم.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی. ۱۳۷۱. تاریخ کامل بزرگ ایران و اسلام. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران. مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۳. ابن هشام، عبدالملک. ۱۳۷۵. زندگانی محمد(ص). ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. قم. کتابچی. چاپ پنجم.
۴. _____ ۱۳۷۷. سیرت رسول الله. ترجمه اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه. تصحیح اصغر مهدوی. تهران. وزارت ارشاد.
۵. ابوزهره، محمد بن احمد. ۱۳۸۰. خاتم پیامبران(ص). ترجمه حسین صابری. مشهد. آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهش‌های اسلامی. چاپ سوم.
۶. امینی، عبدالحسین. ۱۳۵۷. الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب. ترجمه جمعی از مترجمین. تهران. کتابخانه بزرگ اسلامی.
۷. دلشاد تهرانی، مصطفی. ۱۳۸۵. سیره نبوی «منطق عملی». تهران. انتشارات دریا. چاپ دوم.
۸. زیدان، جرجی. ۱۳۳۶. تاریخ تمدن اسلام. مترجم علی جواهر کلام. تهران. موسسه مطبوعاتی امیرکبیر.
۹. سبحانی، جعفر. ۱۳۸۵. فروغ ابدیت تجزیه و تحلیل کاملی از زندگی پیامبر اکرم(ص). قم. بوستان کتاب. چاپ بیست و یکم.
۱۰. شیث خطاب، محمود. ۱۳۷۸. الرسول القائد(شیوه فرماندهی پیامبر). ترجمه عبدالحسین بینش. تهران. تحقیقات سپاه. چاپ اول.
۱۱. شیخ مفید. بی تا. ارشاد. ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. تهران. اسلامیه. چاپ دوم.
۱۲. طبرسی. ابو علی فضل بن حسن. ۱۳۶۰ ش. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی. تهران. فراهانی. چاپ اول.
۱۳. طبری، محمد بن جریر. ۱۳۶۲. تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. انتشارات اساطیر. چاپ پنجم.
۱۴. کاتب واقدی، ابن سعد. ۱۳۷۴. الطبقات الکبری. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران. انتشارات فرهنگ و اندیشه.
۱۵. معروف الحسنی، سید هاشم(متوفی ۱۴۰۴). ۱۴۱۲ق. سیره المصطفی. ترجمه حمید ترقی جاه. تهران. حکمت. چاپ اول.
۱۶. واقدی، محمد بن عمر. ۱۳۶۹. مغازی(تاریخ جنگ‌های پیامبر). ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. چاپ دوم.

